

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهم از آن به که کشور به دشمن دهم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

عین الدین نذیری

۳۱ دسمبر ۲۰۱۱

وای که ملت رشیدی را به فحشاء نسبت می دهند!

سالهست که در گوشه ای از کشور المان به حیث پناهنده سیاسی زندگی می کنم و از اول مرحله از کمکهای دولتی مستفید بوده و مجبور نشده ام که برای امرار زندگی به جانکشی بپردازم. با اهالی و شهر و دیار و آب و هوای این سرزمین عادت کرده ام. وقتی بدین سرزمین پا گذاشتم لسان المانی را به قدر وسع و تا جایی که در کابل یاد گرفته بودم، بلد بودم. ولی سالها اقامت و آمیزش با محیط و مردم این دیار باعث شد که آشنائیم با این لسان به حد خودکفائی برسد. امروز بدون استاد می توانم جراند المانی را بخوانم و یگان نامه و مکتوب را هم خودم به المانی نوشته کنم. معلوماتدار مانند اکثر مردم زبان گپ زدن و محاوره را بیشتر بلد می باشم و وقتی از رادیو و تلویزیون المان چیزی را بشنوم، دیگر مجبور نیستم که دکشنری و کتاب لغات المانی - فارسی را بگشایم.

چند روز پیشتر در یکی از پروگرامهای تلویزیونی اینجا فلمی را نشان دادند که از یک دخترک مجروح افغان گرفته شده بود. این دخترک که از برکت کفیدن ماینی در کدام شهر افغانستان هردو پایش شدیداً مجروح شده است، جهت تداوی به المان آورده شده و در یکی از شهرهای المان زیر معالجه و تداوی قرار دارد. چون تداوی وی مدت مدید شش ماه تا یک سال را در بر می گیرد، یک فامیل مهربان المانی حاضر شده است که دخترک را بپذیرد و در تمام مدت تداوی از وی غمخواری و پرستاری کند. مادر و پدر سرپرست وی یک زن و شوهر جوان المانی می باشند که خود سه دختر در سنین هشت تا دوازده دارند. نشان دادند که این دخترک معصوم افغان که ذریعه یک ولچیر حرکت می کند، با چه مهر و محبت در بین خواهران المانی خود پذیرفته شده و هرکدام با چه شفقت و مهربانی از مهمانک و خواهرک افغان خود پذیرائی می کنند. وی که کوچکترین طفل این فامیل می باشد، حالا دیگر واقعاً حکم خردترین خواهر را گرفته است. این دخترک با ابروان کشیده، چشمان آهومانند و چهره زیبای خود مرکز ثقل این خانواده می باشد. لسان المانی را نیز بلد شده و بدون مشکل با والدین و خواهران المانی خود گپ می زند. خیلی بشاش است و آنقدر در این فامیل به وی رسیدگی می شود، که اصلاً درد دوری از پدر و مادر اصلی خود را احساس نمی کند. اتاق خوابش در منزل بالاست و پدر المانش وی را با

صدها ناز و نوازش در آغوش گرفته و به اتاق خوابش می برد. گفتند که پاهای دخترک باید چندین بار عملیات گردد، تا توان و قدرت اولیه خود را دوباره کسب نماید.

در مدت تقریباً نیم ساعتی که فلم این دخترک معصوم افغان را نشان می دادند، اشک می ریختم. اشک ریختم به خاطر سرنوشت صدها و هزاران کودک بی پناه افغان که کسی نیست، اشک شان را پاک کند و مرهمی بر زخم شان بگذارد. اشک ریختم به خاطر محبت بی نهایتی که یک فامیل المانی به یک طفل معصوم بیگانه روا می دارد. اشک ریختم به خاطر محبت بیحد دخترکان المانی که در حق مهمانک و خواهرک افغان خود روا می دارند. و بالاخره اشک ریختم و لعنت فرستادم به آن افغان احمق و بیرحمی که کشور المان را "فاحشه خانه" نامیده و میلیونها مادر و پدر و خواهر و برادر مهربان و به تمام معنی انسان المانی را با چنین تیر دلدور و جگرسوزی دوخته است.

وقتی مردم المان را می بینم و دلسوزی و مهربانی ایشان را نسبت به مردم قحطی زده و فقر و فاقه کشیده آسیا و افریقا در نظر می گیرم و وقتی می بینم که المانها به هر ندای امداد طلبانه حاضر به دادن کمک و اعانه اند و وقتی می بینم که احصائیه های جهانی، مردم المان را در صدر تمام مردم دلسوز جهان قرار می دهد؛ دلم می خواهد به هفت پشت آن افغان خبیث فحش بدهم، که چنین ملت رشید و مهربان را متهم به فحشاء و زنا می کند. دلم می خواهد که دعاهای صبح و شام به دربار خداوند لایزال تیری گردد و سینه کور و پرکینه آن خبیثی را بدرد، که سرزمین همین ملت رشید و فداکار را "سکستان" نامیده است.

از دربار خدای رحمان و رحیم برای تمام مردم مهربان عالم و خصوصاً مردم شریف و نجیب المان طلب پاداش می کنم. خصوصاً برای آن پدر و مادر جوان المانی که دخترک معصوم افغان را به مانند فرزند حقیقی خود در آغوش مهر و محبت گرفته اند و به دخترکان ایشان که خواهرک افغان خود را تا این اندازه مورد نوازش قرار می دهند، طالب پاداش عظیم دنیوی و اخروی می باشم. خانه شان آباد باشد و بخت و طالع شان بیدار! بعد از این گزارش و این نیایش به دربار رب العزت، که الهی مقبول درگاهت قرار گیرد، دو نکته را نمی خواهم ناگفته بگذارم:

اول از جناب محترم موسوی صاحب بسیار سپاسگزار هستم که به سوالاتم جوابات مفیدی ارائه کرده و نکته ای را نگذاشتند که در آن ابهامی بیابم و این بالاتر از توقع بود.

دوم گله ای دارم از نویسنده مبتکر و طنزپرداز پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"، محترم "خالق داد پغمانی" که مدتیست از ایشان هیچ چیزی نشر نمی شود. خدا کند که صحت شان خوب باشد و خدا نکند که کدام مشکل داشته باشد. من نوشته های این نویسنده چیره دست را که با آوردن قصه ها و سرگذشتها مطالب مد نظر را به صورت مجسم و تمثیلی فراروی ما می گذارد، بسیار پسند می کنم و اگر از انصاف نگذرم ایشان در سیاقی که نوشته می کنند، واجد و موجد مکتب جدیدی شده اند. کاش من و امثال من ناتوان بتوانیم شاگرد و پیرو دبستان سبک ابتکاری این نویسنده زبردست گردیم. با احترام